



تقریرات درس خارج فقه

حضرت آیت الله سید محمد رضا مدرس طباطبایی یزدی (دامت برکاته)

سال تحصیلی ۹۲-۱۳۹۱

جلسه‌ی شصت و دوم؛ سه‌شنبه ۱۳۹۱/۱۲/۱

اگر قرارداد خلاف مصالح باشد، بالکل باطل است یا مقدار زیاده؟

والی اگر بیش از آن مقداری که برای ارباب خراج مصلحت است، خراج وضع کرد و به ضرر آنان بود، آیا کل آن قرارداد باطل می‌شود که در نتیجه اخذ آن از والی جایز نخواهد بود - چراکه ادله‌ی حلیت، دیگر شامل آن نمی‌شود و مصداق «حتی تعرف الحرام بعینه» می‌شود - یا آن‌که فقط مقدار زیاده باطل است که در نتیجه اخذ آن از والی هم فقط در مقدار زائد جایز نخواهد بود؟^۱

اگر کل معامله باطل باشد، مستعمل ارض دیگر لازم نیست اجرة المسمی را بپردازد و باید اجرة المثل را بپردازد.

منشأ توهم این‌که فقط مقدار زیاده باطل باشد؛ نه اصل قرارداد، می‌تواند این باشد که قرارداد منحل می‌شود و در نتیجه نسبت به آن مقدار که حق است، صحیح و نسبت به مقدار زیاده باطل می‌باشد، نظیر این‌که کسی ما یملک و ما لایملک را با هم بیع کند؛ مثلاً خلّ و خمر را منضمماً بفروشد که بیع نسبت به خلّ صحیح و نسبت به خمر باطل است. نهایت این‌که مشتری خیار تبعض صفقه پیدا می‌کند و ثمن نیز به نسبت تقسیط می‌شود.

مثال دیگر آن‌که کسی مال خود و مال دیگری را منضمماً بفروشد؛ مثلاً دو کتاب را با هم بفروشد سپس کاشف به عمل آید که یکی مال دیگری است، در این‌جا نیز بیع منحل می‌شود و نسبت به کتابی که مال غیر

۱. و اگر اخذ کرد باید به مالکش اگر معلوم باشد برگرداند و الا احکام مجهول المالك پیدا می‌کند.

است، معامله باطل و نسبت به آن کتابی که مال خودش است، معامله صحیح می‌باشد. بنابراین در ما نحن فیه نیز قرارداد منحل می‌شود و فقط نسبت به مقدار زیاده باطل می‌شود.

ولی این تشبیه صحیح نیست، چراکه انحلال در جایی است که مبیع عرفاً دو چیز باشد و هر کدام بخشی از ثمن را به خودش اختصاص دهد، مانند بیع آن دو کتاب و بیع خلّ و خمر، اما اگر عرفاً دو چیز نباشد و ثمن تقسیط نشود، بیع بالکل باطل است، مانند بیع ربوی که اگر کسی مثلاً دو کیلو حنطه‌ی ردی را در مقابل یک کیلو حنطه‌ی جید بفروشد، بیع بالکل باطل است؛ زیرا حنطه از مکیل و موزن است و در هیچ معاوضه‌ای - یا در خصوص بیع - نمی‌تواند در مقابل هم‌جنس خود که با وزن آن مساوی نیست قرار بگیرد، هرچند از لحاظ مرغوبیت تفاوت داشته باشند و جنس مرغوب، دو برابر جنس ردی قیمت گذاری شود. بلکه در معاوضه‌ی جنس به جنس باید هر دو از لحاظ وزن یا کیل مساوی باشند. بله اگر دو معامله انجام بگیرد به این صورت که مثلاً یک کیلو حنطه‌ی مرغوب را به هزار تومان بفروشد و در معامله‌ی دیگر دو کیلو حنطه‌ی ردی را به هزار تومان بخرد، اشکالی ندارد.

بنابراین در معامله‌ی ربوی، بیع بالکل باطل است و کسی نمی‌تواند توهّم انحلال کند و بگوید یک کیلوی حنطه‌ی جید در مقابل یک کیلو حنطه‌ی ردی قرار می‌گیرد و بیع نسبت به یک کیلوی دیگر از حنطه‌ی ردی باطل است؛ زیرا عرفاً دو چیز نیست و ثمن تقسیط نمی‌شود، لذا انحلال صورت نمی‌گیرد و معامله بالکل باطل است.

ما نحن فیه هم این چنین است که یک عقد و قرارداد بر اراضی خراجیه واقع شده که اجرت آن زمین، بدون انحلال است و چون آن اجرت خلاف مصلحت بوده و مضرّ است، پس بالکل باطل است و لذا اخذ آن از سلطان جایز نخواهد بود؛ چون مصداق «حتی تعرف الحرام بعینه» می‌شود.

تنبیه هفتم: آیا جواز اخذ، اختصاص به مستحقین از بیت المال دارد؟

مرحوم شیخ¹ در این تنبیه این مسأله را مورد رسیدگی قرار می‌دهند که آن چه تا به حال بیان کردیم که تصرف در خراجی که از سلطان جائز به شیعه منتقل شده جایز است، آیا در مواردی که بدون عوض - یا حتی به نحو معامله‌ی محاباتی^۱ - باشد، اختصاص به کسی دارد که نصیبی از بیت المال دارد و فقط به اندازه‌ای که نصیب دارد می‌تواند اخذ کند یا آن که عام است و اگر از بیت المال سهمی هم نداشته باشد،

۱. معامله‌ی محاباتی آن است که سلطان اموال خراجی را به طور غیر عادی پایین‌تر از قیمت بفروشد.

می‌تواند اخذ کند؟

ادعای محقق کرکی رحمته بر اطلاق روایات

مرحوم شیخ رحمته می‌فرماید: ظاهر کلمات اصحاب شامل کسی که استحقاق ندارد نیز می‌شود و محقق کرکی رحمته ادعا کرده علاوه بر ظاهر کلمات اصحاب، ظاهر اخبار نیز شامل غیر مستحق می‌شود.^۱

نقد مرحوم شیخ بر کلام محقق کرکی رحمته

مرحوم شیخ به نقد کلام محقق کرکی رحمته می‌پردازد^۲ و می‌فرماید: قاعدتاً نگاه ایشان باید به اخبار جوائز السلطان مانند صحیح‌ه‌ی ابی ولاد و صحیح‌ه‌ی ابی المغراء باشد؛ چراکه روایات حلّ خراج و تقبیل اراضی، مربوط به معامله است که عوضش را پرداخت می‌کند و ما اضافه می‌کنیم: احتمال این‌که به نحو محاباتی بوده باشد نیز وجود ندارد؛ زیرا آن سلاطین به قدری حریص بودند و برای پر کردن خزانه‌شان آن‌قدر از مردم پول می‌گرفتند که احتمال این‌که به نحو محاباتی معامله کنند وجود ندارد.

بنابراین مراد محقق کرکی رحمته باید همان روایات اباحه‌ی جوائز السلطان باشد، که آن هم اطلاق ندارد؛ چراکه صحیح‌ه‌ی ابی ولاد و صحیح‌ه‌ی ابی المغراء هر دو مربوط به افراد خاصی هستند که لعلّ نصیبی از بیت المال داشته‌اند. کما این‌که در روایت ابی بکر الحضرمی حضرت فرمودند: آیا ابن ابی سمالّ نمی‌داند

۱. رسائل المحقق الكرکی، ج ۱، ص ۲۸۳ و رسالة قاطعة اللجاج فی تحقیق حل الخراج، ص ۸۹:

الثانیة: قد عرفت أن الخراج و المقاسمة و الزكاة المأخوذة بأمر الجائر أو نائبه حلال تناولها، فهل تكون حلالاً للاخذ مطلقاً، حتى لو لم يكن مستحقاً للزكاة، و لاذا نصيب في بيت المال حين وجود الامام عليه السلام، أو انما يكون حلالاً بشرط الاستحقاق، حتى أن غير المستحق يجب عليه صرف ذلك الى مستحقه؟

اطلاق الأخبار و کلام الأصحاب يقتضى الأول، و تعليلهم للاخذ نصيباً في بيت المال، و أن هذا حق لله يشعر بالثاني. و للتوقف فيه مجال، و ان كان ظاهر كلامهم هو الأول، لأن دفع الضرورة لا يكون الا بالحل مطلقاً.

۲. كتاب المكاسب، ج ۲، ص ۲۳۶:

السابع ظاهر إطلاق الأصحاب: أنه لا يشترط في من يصل إليه الخراج أو الزكاة من السلطان على وجه الهدية أو يقطع الأرض الخراجية إقطاعاً، أن يكون مستحقاً له، و نسبه الكرکی رحمه الله في رسالته إلى إطلاق الأخبار و الأصحاب، و لعلّه أراد إطلاق ما دلّ على حلّ جوائز السلطان و عماله مع كونها غالباً من بيت المال، و إلا فما استدّلوا به لأصل المسألة إنما هي الأخبار الواردة في جواز ابتياع الخراج و المقاسمة و الزكاة و الواردة في حلّ تقبيل الأرض الخراجية من السلطان. و لا ريب في عدم اشتراط كون المشتري و المتقبّل مستحقاً لشيء من بيت المال، و لم يرد خبر في حلّ ما يهبه السلطان من الخراج حتى يتمسك بإطلاقه عدا أخبار جوائز السلطان، مع أن تلك الأخبار واردة أيضاً في أشخاص خاصة، فيحتمل كونهم ذوى حصص من بيت المال.

فالحكم بنفوذ تصرف الجائر على الإطلاق في الخراج من حيث البذل و التفريق كنفوذ تصرفه على الإطلاق فيه بالتقبض و الأخذ و المعاملة عليه، مشكل.

برای تو نصیبی از بیت المال است؟!

بنابراین این دو روایت اطلاق و عمومی که شامل غیر مستحق شود ندارد و روایت قابل اعتماد دیگری نیز که اطلاق داشته باشد وجود ندارد، پس ادعای این که روایات اطلاق دارد، صحیح نیست.

مرحوم شیخ رحمته الله سپس می فرماید: از طرفی هم کسی توهم نکند که روایت ابی بکر الحضرمی دال بر این است که اگر نصیبی در بیت المال نداشته باشد، نمی تواند اخذ کند؛ زیرا روایت در مقام بیان این مطلب است که چرا از گرفتن عطاءت از بیت المال استنکاف می کنی در حالی که در بیت المال سهم داری؟! حال که خود اقدام به گرفتن آن نمی کنی، چرا ابن ابی سمال سهمت را برایت نمی فرستد؟! پس روایت فقط دال بر این است هر کسی که در بیت المال سهم داشته باشد می تواند اخذ کند؛ نه آن که هر کسی نصیبی نداشت جایز نیست اخذ کند.^۲ [به عبارت دیگر روایت مفهوم ندارد].

روایت دیگری که بتوان به آن استدلال کرد، روایت عبدالله بن سنان عن ابيه است.

– روایت عبدالله بن سنان عن ابيه:

و [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ] بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ عَنِ النَّضْرِ بْنِ سُؤَيْدٍ عَنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ عَنِ أَبِيهِ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام إِنْ لِي أَرْضَ خَرَجٍ وَ قَدْ ضِغْتُ بِهَا أ

۱. البته از صحیحی زراره که ضریس – برادر زادهی زراره – ارز از عمال بنی امیه خریداری کرده و ثمن آن را نداده بود، می توان استفاده کرد غیر مستحق نیز می تواند در آن تصرف کند؛ زیرا اگر بپذیریم آن مقدار زیاد ارز از خراج بوده – که متعلق به مسلمین می باشد – دیگر نمی توانیم از باب «خذ اموال الناصب و ادفع الینا الخمس» بگیریم، بلکه باید بگوییم از این روایت استفاده می شود اخذ اموال خراج از جائز حتی اگر بیش از مقدار استحقاق باشد جایز است. امیرخانی

✓ وسائل الشیعة، ج ۱۷، کتاب التجارة، ابواب ما یکتسب به، باب ۵۲، ح ۲، ص ۲۱۸ و تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۳۳۷:

و عَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ الْحَسَنِ] بِإِسْنَادِهِ عَنِ الْحُسَيْنِ بْنِ سَعِيدٍ [عَنِ ابْنِ أَبِي عُمَيْرٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ عَطِيَّةَ عَنْ زُرَّارَةَ قَالَ: اشْتَرَى ضُرَيْسُ بْنُ عَبْدِ الْمَلِكِ وَأَخُوهُ مِنْ هُبَيْرَةَ أَرْضًا بِثَلَاثِمِائَةِ أَلْفٍ قَالَ: فَقُلْتُ لَهُ: وَبِئْسَ مَا أَنْظَرُ إِلَيَّ حُمْسَ هَذَا الْمَالِ فَأَبْعَثْ بِهِ إِلَيْهِ وَ احْتَسِبِ الْبَاقِيَ الْبَاقِيَ عَلَيَّ قَالَ فَأَدَى الْمَالَ وَ قَدَّمَ هَوْلَاءَ فَذَهَبَ أَمْرُ بَنِي أُمَيَّةَ قَالَ: فَقُلْتُ ذَلِكَ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام فَقَالَ مُبَادِرًا لِلْجَوَابِ: هُوَ لَهُ هُوَ لَهُ فَقُلْتُ لَهُ: إِنَّهُ قَدْ أَدَاهَا فَغَضَّ عَلَيَّ إِصْبَعِهِ.

۲. کتاب المكاسب، ج ۲، ص ۲۳۷:

و أما قوله عليه السلام في رواية الحضرمي السابقة: «ما يمنع ابن أبي سماك أن يبعث إليك بعتائك، أما علم أن لك نصيباً من بيت المال»، فإنما يدل على أن كل من له نصيب في بيت المال يجوز له الأخذ، لا أن كل من لا نصيب له لا يجوز أخذه.

و كذا تعليل العلامة رحمته الله فيما تقدم من دليله: بأن الخراج حق لله أخذه غير مستحقه؛ فإن هذا لا ينافي إمضاء الشارع لبذل الجائر إياه كيف شاء، كما أن للإمام عليه السلام أن يتصرف في بيت المال كيف شاء.

فالاستشهاد بالتعليل المذكور في الرواية المذكورة، و المذكور في كلام العلامة رحمته الله على اعتبار استحقاق الأخذ لشيء من بيت المال، كما في الرسالة الخراجية، محل نظر.

فَادْعُهَا؟ قَالَ: فَسَكَتَ عَنِّي هُنَيْهَةً ثُمَّ قَالَ: إِنَّ قَائِمًا لَوْ قَدَّ قَامَ كَانَ نَصِيْبِكَ مِنَ الْأَرْضِ
 أَكْثَرَ مِنْهَا وَ قَالَ: لَوْ قَدَّ قَامَ قَائِمًا كَانَ لِلْإِنْسَانِ أَفْضَلُ مِنْ قَطَائِعِهِمْ.^١
 وَ رَوَاهُ الْكَلْبِيُّ عَنْ عَلِيِّ بْنِ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ عَنْ يُونُسَ عَنِ
 عَبْدِ اللَّهِ بْنِ سِنَانٍ مِثْلَهُ.^٣

این روایت از لحاظ سند به خاطر پدر عبدالله^٤ بن سنان که توثیقی در حقیقت ذکر نشده، ناتمام است.
 سند کلینی هم به خاطر اسماعیل بن مرّار ناتمام است.

عبدالله بن سنان از پدرش نقل می کند که به امام صادق^{علیه السلام} عرض کردم: ارض خراجی در

١. فی الکافی: لَوْ قَدَّ قَامَ قَائِمًا لَوْ كَانَ الْأُسْتَانُ أُمَّتَلَمَ مِنْ قَطَائِعِهِمْ.

٢. القطائع: جمع القطیعة و هی طائفة من أرض الخراج، و محالّ ببغداد أقطعها المنصور اناساً من أعیان دولته لیعمروها و یسكنوها، و اسم للشيء
 الذی یقطع، و اسم لما لا ینقل من المال، كالقری و الأراضی و الأبراج و الحصون. راجع: القاموس المحيط، ج ٢، ص ١٠٠٨؛ مجمع البحرین، ج ٤،
 ص ٣٨١ (قطع).

و فی المرأة: «قوله^{علیه السلام}: من قَطَائِعِهِمْ، قال الوالد العلامة^{علیه السلام}: أى من قَطَائِعِ الخلفاء، و الظاهر أنّ ما كان بيده هو الاستان، أو بعض قراه و كان خراباً
 من الظلم فسلاه^{علیه السلام}».

٣. وسائل الشيعة، ج ١٥، كتاب الجهاد، ابواب جهاد العدو و ما یناسبه، باب ٧٢، ح ٣، ص ١٥٩ و تهذیب الاحکام، ج ٧، ص ١٤٩ و الکافی، ج ٥،
 ص ٢٨٣.

٤. عبدالله بن سنان از شیعیان هوشیاری بوده که در دستگاه چهار خلیفه ی عباسی به عنوان خازن بوده، و در عین حال با استتار کامل کثیراً
 خدمت امام^{علیه السلام} می رسید و روایات زیادی را نقل کرده است. پدر عبدالله بن سنان نیز ظاهراً در دستگاه حکومت بود ولی توثیقی در حقیقت وارد
 نشده است.

✓ رجال النجاشی، ص ٢١٤:

عبدالله بن سنان بن طریف مولى بنی هاشم، یقال مولى بنی أبی طالب، و یقال مولى بنی العباس. كان خازناً للمنصور و المهدي و الهادي و
 الرشيد، كوفي، ثقة، من أصحابنا، جليل، لا یطعن علیه فی شيء، روى عن أبی عبد الله^{علیه السلام}، و قيل: روى عن أبی الحسن موسى^{علیه السلام} و ليس بثبت. له
 كتاب الصلاة الذی يعرف بعمل یوم و لیلة، و كتاب الصلاة الكبير، و كتاب فی سائر الأبواب من الحلال و الحرام. روى هذه الكتب عنه جماعات من
 أصحابنا لعظمه فی الطائفة و ثقته و جلالته. أخبرنی الحسين بن عبید الله قال: حدثنا أحمد بن جعفر قال حدثنا حمید عن الحسن بن سماعه، عن عبد
 الله بن جبلة عنه.

✓ معجم رجال الحديث، ج ٨، ص ٣٠٩:

قال الكشي: أبو الحسن بن أبی طاهر، قال: حدثنی محمد بن يحيى الفارسی، قال: حدثنی بكر (مكرم) بن بشير عن الفضل بن شاذان عن أبيه عن
 يونس بن عبد الرحمن، عن عبد الله بن سنان - و كان رحمه الله من ثقات رجال أبی عبد الله^{علیه السلام} - عن أبی عبد الله^{علیه السلام} قال: دخلت علیه أنا مع أبی
 فقال: يا عبد الله الزم أباك فإن أباك لا یزداد على الكبر إلا خيراً.

أقول: الرواية ضعيفة و لا أقل من جهة بكر (مكرم) بن بشير فلا وجه لعه ممدوحاً لأجلها كما صنعه ابن داود حيث أوردته فی (٧٢٣) من القسم
 الأول. و أما عد العلامة إياه فی القسم الأول من الباب ١٠، من حرف السين فلعله مبني على أصالة العدالة كما استظهرنا ذلك منه فی ترجمة أحمد
 بن إسماعیل بن سمكة و على ما ذكرناه فسنان بن سنان لا يعتمد على روايته.

اختیار من است و [به همین خاطر] احساس تنگی می‌کنم، آیا آن را رها کنم؟ حضرت لحظاتی سکوت کردند، سپس فرمودند: قائم ما اگر قیام کند، نصیب تو از زمین، بیش از این خواهد بود. سپس فرمودند: قائم ما اگر قیام کند، برای هر انسان بهتر از قطائع آن‌ها خواهد بود.

این‌که حضرت در پاسخ به پدر عبدالله بن سنان - که به خاطر در دست داشتن زمین‌های خراجی احساس ضیق می‌کند، و از حضرت سؤال می‌کند آیا آن را رها کند - این‌طور می‌فرمایند که فی الواقع سهم تو از زمین‌های خراجی بیش از این مقداری است که الان در دست توست، معلوم می‌شود اگر سهمش کمتر از این مقدار بود، احساس ضیق، احساس به جایی بود و باید آن را رها می‌کرد. بنابراین روایت دال بر آن است که جواز اخذ، به اندازه‌ی سهم است و بیش از آن جایز نیست.

نقد

استفاده‌ی این مطلب از روایت - که اگر نصیبی نداشت، نگه‌داری ارض خراج جایز نبود - در حدّ اشعار است و دلالتی بر آن ندارد؛ چراکه حضرت برای حل مشکل پدر عبدالله بن سنان این‌طور فرمودند و مفهوم ندارد که پس اگر سهم نداشت یا سهمش کمتر بود اخذ آن از جائز حلال نبود. به عبارت دیگر شاید دو طریق برای حل مشکل پدر عبدالله بن سنان وجود داشت؛ یکی این‌که فی الواقع سهمش از این مقداری که در دست دارد بیشتر است و دیگری این‌که اصلاً حکم شرعی اخذ خراج و اراضی خراجیه از سلطان جائز - چه به مقدار سهم و چه بیشتر از آن - برای شیعه حلیت است، ولی حضرت فقط به جواب اول اکتفا کرده‌اند.

نظر مختار در مسأله

بنابراین روایتی که دال بر عدم جواز اخذ بیش از سهم باشد وجود ندارد و از طرفی هم به نظر می‌آید اطلاقی که دال بر جواز اخذ بذل جائز از خراج مطلقاً - حتی در صورت عدم استحقاق - باشد، نمی‌توان پیدا کرد. پس طبق قاعده می‌گوییم:

اگر خراجی که سلطان بذل کرده به گونه‌ای باشد که هم در نظر شیعه و هم طبق فقه آن سلطان جائز باطل باشد، مصداق «حتی تعرف الحرام بعینه» بوده و اخذ آن جایز نخواهد بود.

و اگر به نظر سلطان جائز - به عنوان نماینده‌ی طیف عامه؛ نه به عنوان نظر شخصی - جایز باشد، ولی طبق فقه ما جایز نباشد، آن‌جا هم چون اطلاقی دال بر این‌که تصرف در آن جایز باشد وجود ندارد^۱، پس

۱. إن قلت: در این فرض می‌توان با تمسک به قاعده‌ی الزام، اثبات جواز اخذ کرد.

اگر اخذ کرد، باید به نیت ردّ به اهلش با اذن حاکم شرع باشد. همین‌طور است اگر اخذ به نحو معامله‌ی محاباتی باشد.

در مورد اخذ زکات نیز نه تنها اطلاقی دالّ بر جواز وجود ندارد، بلکه روایات متعددی وجود دارد که بیان می‌کند «إِنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَحِلُّ لِمُحْتَرَفٍ وَلَا لِذِي مِرَّةٍ سَوِيٍّ قَوِيٍّ فَتَنَزَّهُوا عَنْهَا»؛ صدقه برای کسی که دارای حرفه است [و می‌تواند با آن زندگی‌اش را تأمین کند] و برای کسی که دارای قوت و سلامت است جایز نیست، پس از آن اجتناب کنید. اطلاق این روایت شامل صورتی که سلطان جائر آن را جمع کرده و به شیعه می‌دهد نیز می‌شود.

تقریر متن: عبدالله امیرخانی

استخراج منابع و روایات: جواد احمدی

قلت: قاعده‌ی الزام در مواردی کاربرد دارد که اموال خودشان را طبق فقّه‌شان به شیعه بدهند، اما مالی که مربوط به خودشان نیست، بلکه به عنوان خراجی است که متعلق به همه‌ی مسلمین است - کما این‌که ظاهر روایات آن است که آن مال به عنوان خراج محسوب می‌شود - دیگر قاعده‌ی الزام کاربرد ندارد. بله اگر خراج مربوط به زمینی باشد که به نظر ما زمین خراجی نیست، ولی متصرف آن را زمین خراجی می‌داند، از باب قاعده‌ی الزام می‌توان آن را اخذ کرد.

۱. وسائل الشیعة، ج ۹، کتاب الزکاة، أبواب المستحقین للزکاة، باب ۸، ح ۲، ص ۲۳۱ و الکافی، ج ۳، ص ۵۶۰:
وَ عَنْهُ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ عَلِيِّ بْنِ [بِرَاهِيمَ] عَنْ أَبِيهِ عَنْ حَمَّادِ بْنِ عَيْسَى عَنْ حَرِيزِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عليه السلام قَالَ: سَمِعْتُهُ يَقُولُ: إِنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَحِلُّ لِمُحْتَرَفٍ وَلَا لِذِي مِرَّةٍ سَوِيٍّ قَوِيٍّ فَتَنَزَّهُوا عَنْهَا.
وَ رَوَاهُ الْمُفِيدُ فِي الْمُفْتَعَةِ عَنْ زُرَّارَةَ مِثْلَهُ.

✓ همان، ح ۳، ص ۲۳۱ و الکافی، ج ۳، ص ۵۶۲:
وَ [مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ] عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ الْحَسَنِ بْنِ مَجْزُوبٍ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ وَهَبٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام يَرَوُونَ عَنْ النَّبِيِّ صلى الله عليه وآله أَنَّ الصَّدَقَةَ لَا تَحِلُّ لِعِنِيٍّ وَلَا لِذِي مِرَّةٍ سَوِيٍّ فَقَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام: لَا تَصْلُحُ لِعِنِيٍّ.
✓ همان، ح ۶، ص ۲۳۲ و علل الشرایع، ج ۲، ص ۳۷۰:

وَ [محمد بن علی بن الحسین] فی العِلَلِ عَنْ أَبِيهِ عَنْ سَعْدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ عَنْ مُعَاوِيَةَ بْنِ حُكَيْمٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحَسَنِ بْنِ رَبَاطٍ عَنْ الْعَلَاءِ بْنِ رَزِينٍ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ أَوْ غَيْرِهِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عليه السلام قَالَ: تَحِلُّ الزَّكَاةُ لِمَنْ لَهُ سَبْعُمِائَةِ دِرْهَمٍ إِذَا لَمْ يَكُنْ لَهُ حِرْفَةٌ وَ يُخْرَجُ زَكَاتُهَا مِنْهَا وَ يَشْتَرِي مِنْهَا بِالْبَعْضِ قُوتًا لِعِيَالِهِ وَ يُعْطَى الْبَقِيَّةَ أَصْحَابَهُ وَ لَا تَحِلُّ الزَّكَاةُ لِمَنْ لَهُ خَمْسُونَ دِرْهَمًا وَ لَهُ حِرْفَةٌ يَقُوتُ بِهَا عِيَالَهُ.